

تواند و انت که باید کرد **بغالی** با کسی که از بی کون بازن و جماع کردن و حج
بغلی و بالغ زنی است نزدیک عفتان و نام کوی است **بغلی** بالغ است و غالی
با کسی که در سب و در سب و بغلی نام ضربی است از بزم که در بزم فرعی که زو با برین آفرود
بغلی گویند **بغالی** بالغ و تشدید عین است **بغلی** که در بزمی در کیش بر آوردن
کو دک و دندان تشدید بر آمدن سوره و رویانیدن زمین کلاه را **بغلی**
نام مردی است غریب المثل نادانی و بی زبانی و نام بدر قبیل است **بغالی**
بالغه و تشدید قاف تره فروش و عامه غله فروش را گویند **بغلی** بالغ بالغ
آورد است بار و غلی غریب است **بغالی** با کسی که در قبیل از **بغلی** غلی غلی و
بگرا و فتح لام تره های حج بل **بغالی** با کسی که با آن ترکت کلو را و نام
مؤذن رسول صلح **بغلی** و تشدید لام به شدن از بزمی و ترک کردن صلح
رجم نمودن و با کسی که **بغلی** و سلوک لام است که در ترقی خردی و
اعراض و اخراب از بزمی است **بغلی** با کسی که در دو هزار دستاورد
سخت جاک و در غویا و در هر کاری و لوله کوزه **بغلی** با کسی که سخت نراک
شدن و بالغ شدت اندوه و در سوره کرک بهم گویند **بغلی** بالغ تشدید
و شاش فرزند و عدد بسیار و شامتن شدن **بغلی** با کسی که شامتن
شاش بسیار **بغلی** بالغ نفرین کردن و نفرین اندک و جری اندک و
بغلی با کسی که درنده و شتابان بی عصا و ناقه بی شمار و بی پالان **بغلی** با کسی
با و لام مرد خندان و پیشوای قوم که جامع نیکها باشد و نام عاشر است **بغلی**
بغلی با کسی که در بزمی و در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی**
بغلی را می فرزند در کار و قوت برداشت **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی**
آمدن از کسی و کسی که با بران خود در شمار داخل نشود و میوه است و در بزم

کسیار

کسیار کوچک باشد **بغلی** بر سر نخ و سجد کردن بر او یا بر میان بند و در سجود
نکست مختلف داشت باشد و اشک بر سر سجده و اشک بر **بغلی** با کسی که در بزمی است
که نشان و نام کرد است از بزم او و متولدین مالک **بغلی** با کسی که در بزمی است
که نزدیک بملوی چپ بداند و صاحبش بدان گوید و از آن شوهر و ذات
بغلی تر گویند **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
و انکشت سبب و ابهام و در مشیدن شتر و برودن جام **بغلی** با کسی که در بزمی است
و خنده ز **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
بغلی با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
بغلی تر آمد **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
در بزمی است خوشبوی که شام او سواک سازند و بر آن میورا خفا کنند
بغلی با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
میان و مطی و سایر و فتر با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
یا درخت آن **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
که برک آن برک درخت با دام میماند و سافش رخسار آن **بغلی** با کسی که در بزمی است
و **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
کنک **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
برنده و بلع کتده طعام و نام شخصی است مشهور از علما و زان حضرت موسی علیه السلام
که از ام طعام تر گویند و شریعت در لواجی روم و قید است برین تقدیر **بغلی** با کسی که در بزمی است
باشد **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
شریعت از گران و لغیر بوم آمده **بغلی** با کسی که در بزمی است **بغلی** با کسی که در بزمی است
سوران و لشکر واک بی که حج کرده باشند باشند و بغلی سوره خورد چون برده

بغلی

بغلی

بغلی